

حصار خالی کرده شمس الملک حصار امتصرف شد چون مبارک شاه از ممشور و لاهور فارغ شد جرده وزارت
مشایخ ملتان رفت و از آنجا بدیالپور آمد چون از اعماد الملک بهری نداشت ولایت دیالپور و جلندرز شمس الملک
تغیر داده بعماد الملک ارزانی داشت ولایت بیانه که در جاگیر عماد الملک بود شمس الملک قرار یافت سلطان
بدلی رفت چون کار وزارت از سرور الملک متمشی نمیشد ملک کمال الدین در همه کارها مستعد بود مهانت
اشراف بجمده او نمود و قرار داد که هر دو با اتفاق بپس انجام مهانت قیام نمایند چون ملک کمال الدین مرد سنجیده
و کاروان بود مرجع خلائق گشته در مهانت صاحب اختیار شد سرور الملک که از تغیر دیالپور و جاگیرهای سابق
آزروه خاطر بود از روی حسد در مقام نفاق شد و پسران کاکو و کجور که پرورده خانندان صاحب خدم و حشم
گشته بودند با خود موافق ساخت و پسران صد و ناتب عرض ممالک و قاضی عبدالصمد خاص حاجب و مردم
و دیگران نیز در مخالفت بپدید گشته فرصتی بحیثیت دیوقت سلطان مبارک شاه در هفدهم ماه ربیع الاول سنه سی و نهم
و ثمانه در کنار جوان شهید بنیاد نهاد و مبارک شاه در آن ایام خیر فتح ترسیده و سر فرود آمد و رسید سلطان
مبارک شاه بهانه لشکر از جانب ترسیده رفت و در آنک در قیام پسران آن دیار را مطیع و فرمانبردار ساخته مراجعت
نموده بشهر مبارک آباد آمد و دیوقت نیز آورده و در میان سلطان ابراهیم شرقی و سلطان هوشنگ مالوی بر سر کابل
جنگ میشد و فریبن بطلب امرای اطراف فرستاد ماه جمادی الآخر سنه مذکور بجانب کابل پیغمبت کرد و در
دلی نزول نمود و پذیرد و بحیثیت اجتماع لشکر بوقت کرد و اتفاق روز جمعه نهم ماه رجب سنه سی و نهم و ثمانه
سلطان مبارک شاه با تمام عمارات مبارک آباد بیعت و بیخیزمان و مخصوصان کسی همراه نمود سرور الملک
که منتظر وقت و فرصت بود و جماعت غلامی را که مستغرق او بودند اشارت نمود تا یکبار شمشیر با علم کرده سلطان
مبارک شاه را شنید ساختند ایام انقضت مبارک شاه سیزده سال و سه ماه و ششترزه روز بود و ذکر محمد شاه
بن مبارک شاه بن خضر خان محمد شاه پسر شاهزاده فرید بن خضر خانست چون مبارک شاه او را
پسر خوانده بود و مولف تاریخ مبارک شاهی که در زمان او تالیف نموده او را به پسر می مبارک شاه یاد کرده صاحب تاریخ
بها در شاهی او را پسر فرید شاهزاده نوشته است و چون در دیگر تاریخ نیز فرزند می مبارک شاه بر او اطلاق شده
درین کتاب نیز موافق مشهور بر آورده کرده است القصد در آخر روز جمعه که سلطان مبارک شاه که بشهادت رسید
سلطان محمد شاه با اتفاق امر او ارکان دولت بخت سلطنت جلوس فرمود و سرور الملک اگر چه بظاہر بیعت
نموده بود و اما اسباب سلطنت مثل خزانه و فیلان و سلاح خانه را در تصرف داشت سرور الملک خانجنان
و میران صد و زمین الملک خطاب شد و ملک الشرق و کمال الملک و صد و آن بود که از سرور الملک و میران
صد و از سایر حرام خواران انتقام خون مبارک شاه بگیرد و روز دوم از جلوس محمد شاه سرور الملک و چند

از بندگان مبارک شاهی را که هر کدام صاحب جمعیت بودند بیانه طلبیده بدست آورده بعضی را سیاست کرد
 و بعضی را مثل کرم چند و ملک مقبل و ملک فتوح را عقید ساخته و در ایصال خانه تراوان مبارک شاهی سعی و جهد نمودن
 گرفت و پرگنات اطراف نواحی که خلاصه وزیده بودند خود متصرف شده قلیلی بدیگران تقسیم نموده و پرگنه بیانه و امر
 و ناز نول و که ام و چند پرگنه میان دو آب بجواله سید هارون و اقربای ایشان کرده ابو شته غلام خود را بجهت
 مال چند ساله بیانه فرستاد و او بتبارج دوازدهم ماه مذکور در شهر بیانه در آمده خواست تا قلعه را بدست آرد یوسف
 او حدی خبردار شده از هندوستان بیانه آمد و با ابو شته جنگ کرده او را بقتل رسانید و عیال و فرزندان او را
 چون ترام نکی سرور الملک بر کافه انام ظاهر بود اکثر امر که پرورده نمک خضر خان و سلطان مبارک شاه بودند
 در فکر کار او شدند و سرور الملک نیز در تدبیر گرفتن ایشان بود درین حال خبر رسید که الهداد لودمی حاکم سنبل
 و امار و ملک جمن حاکم برون و امیر علی کجراتی و امیر کسل که بچه لوامی مخالفت برافراخته اند سرور الملک
 و کمال الملک و سید خان و یوسف پسر خود سید هارون کانگور اجبت دفع فتنه ایشان نافر و کرد و در ماه رمضان
 کمال الملک بکنار آب چون فرود آمد و از اینجا بقصبه برن رفته جهت انتقام خون مبارک شاه از پسر سرور الملک
 و سید هارون در برن توقف کرد و ملک الهداد کمال الملک را در باطن باز خود دانسته از امار پیش زنت سرور
 بر عذر کمال الملک واقف گشته ملک هشیار غلام خود را بهانه امداد پیش بهار الملک فرستاد تا از عذر او حاضر
 محافظت یوسف و سید هارون نماید درین اثنا ملک جمن با بار آمده بالهداد ملحق شد یوسف و سید هارون و
 هوشیار که از عذر کمال الدین متوجه بودند سبب زیادتی توهم ایشان شد و از لشکر جدا شده بدلی آمدند در
 سلخ ماه رمضان ملک الهداد و ملک جمن با امری موافق با ملک کمال الملک یکی شدند کمال الملک با جمعیت
 کثیر متوجه دلی شد و سرور الملک در قلعه دلی متحصن گشته تا مدت سه ماه مجادله نمود و در حال خبر وفات پیر کمان
 حاکم سامانه رسید جاگیر او به پسر محمد خان تفویض شد محمد شاه اگر چه بظاهر با اهل قلعه طریقیه موافقت می سپرد اما
 بجهت انتقام بد منتظر وقت فرصت میبود و سرور الملک دلی در قلعه نیز بر تمنعی اطلاع یافته در کین محمد شاه
 بود اتفاقاً در هشتم ماه محرم سه تنان و ثمان نامه سرور الملک و پسران میران صد و از وی مکر و عذر شمشیر
 علم کرده بسر آورده محمد شاه در آمدند محمد شاه همه وقت از خوف ایشان با جمیع کثیر از خواهان مستعد جنگ می بود سرور
 را همانجا کشتند و پسران میران صد و را اسیر کرده پیش دربار سیاست کردند بهیت عزالی که جوید نبرد از پلنگ
 شو و خاک از خون اولاد رنگ + سده پال و حرا مخواران دیگر متحصن شد و جنگ پیش آمدند محمد شاه کمال الملک
 در شهر در آورده پال خانه خود را آتش زده زن و فرزندان خود را طعمه آتش گردانیده کشته شد حکم محمد شاه
 سید هارون کانگور که با سیر شده بودند همه را نزدیک حظیره محمد شاه سیاست کردند ملک هوشیار

حکایت

و مبارک کو تو ال را پیش دروازہ لعل گردن زرد و زرد دیگر کمال الملک با جمیع امرا یک بیرون قلعہ بود و زیادہ شہ
بیعت تازہ کردہ با اتفاق غانہ خطایق اور بر تخت سلطنت نشانہ کمال الملک منصب وزارت یافت
بکمال خان مخاطب گشت و ملک جمن را غازی الملک خطاب کردہ ولایت امر وہ بہ و بد اون بدستور
سابق مقرر داشت ملک الہداد بودی ہیج خطاب بے قبول نمودہ بہ بر اور خود خطاب دریا خانی گرفت
و ملک کویراج مبارک خانی را قبائل خان خطاب شد و ولایت حصار فیروزہ بدستور سابق مقرر گشت جمیع
امرا با نعمات و زیادتی مواجب ممتاز گشتند سپہ بزرگ سید سالم را مجلس عالی سید خان و سپہ خور را
شجاع الملک و ملک صدہ را علاء الملک خطاب واد و ملک رکن الدین نصیر الملک یافت و ملک شرف
حاجی شحمہ و ملی شد و در ماہ بیع الاول سنہ مذکور محمد شاہ بجانب ملتان غرمت نمود و در منزل مبارک کو
اکثر امرا مثل عماد الملک اسلام خان و محمد خان و محمود خان بن نعیم خان و یوسف خان او صدے
واقبال خان و سایر ملازمان بخدمت رسیدند محمد خان مشائخ ملتان زیادہ کردہ خانجا نرا بلتان گذشتہ
در سنہ مذکور بدلی آمد و در سنہ اربعین و ثمانمائہ بجانب سامانہ حرکت نمودہ فوجی بر سر شہنشاہ کو کہ فرستاد ولایت
اور اخراب کردہ بدلی آمد و در سنہ احدی و اربعین و ثمانمائہ نہر آوردند کہ بسبب تفرج جماعت لشکراہ
ملتان خلل مست و نیز خبر رسید کہ سلطان ابراہیم شرفے بعضی پرگنات را متصرف گشت و رامی گو الیر
و رایان دیگر دست انما لگداری کشیدہ اند چون محمد شاہ را عرق حمیت و حرکت نیامد و مسابہ غفلت
غالب گشت در ہر ہر سو دای و در ہر دل تمنائے پیدا آمد بیت چوشہ باز ماند پر و امی ملک بہ بود ہر ہر
تمنائی ملک بد بعضی امرا می سلطان محمود خلجی با و شاہ مالوہ را طلبیدند و در سنہ اربع و ثمانمائہ سلطان
محمود بدلی رسید محمد شاہ فوجا آراستہ سپہ خود را بیرون فرستادہ ملک بہلول بودی را مقہد بہ ساخت
سلطان محمود خلجی ہر دو سپہ خود را سلطان غیاث الدین قدر خان را در برابر فرستاد از صبح تا شام غیا
و ہجایر پا بود و شب طرفین برگشتہ در محل خود قرار گرفتند روز دیگر محمد شاہ حرف صلح در میان آورد و بن
اثناء سلطان محمود خیر رسانیدند کہ سلطان احمد گجراتی بجانب سندومی آید سلطان محمود فی الحال صلح
راضی شدہ مراجعت نمود و این صلح باعث زیادتی زبونی محمد شاہ و در نظر ما و دہا شد چون سلطان محمود
کوچ کرد ملک بہلول بودی تعاقب نمودہ پارہ بر تال و اسباب گران بار را بغنیمت گرفتہ مراجعت کرد و از جد
ملک بہلول محمد شاہ خوشدل گشتہ با لطافت خسروانہ سر بلند گردانیدہ ملک بہلول را فرزند خواندہ سلطان محمد شاہ
در سنہ خمس و اربعین و ثمانمائہ بجانب سامانہ حرکت کرد ملک بہلول را ولایت دیبا پور و لاہور را زانے
دا شدہ بدفع حسرت کہو کہ فرستاد خود بدلی مراجعت نمود و حسرت با ملک صلح کردہ اورا پونہ سلطنت و ہنہ

مژده و او ملک بهلول را به واسطه سلطنت در بر افتاده در مقام جمعیت شد و از اطراف و جوانب افغانان را می طلبید و نگاه میداشت تا در اندک مدتی خلق کثیر بر او گرد آمد و خیلی بیگناات نواحی را تصرف شد و باندک سبب ظاهری با سلطان محمد شاه بنیاه مخالفت نموده با کمال اهت و استیلا بر سر دلی رفت و مدتی محاصره نمود و منیل مقصود مراجعت کرد کار سلطنت محمد شاه روز بروز سستی پذیرفت و کار بجای رسید که امر ای که به نسبت گروهی دلی بود ندر از اطاعت پیچیده دم استقلال زدند آخر الامر در سنه اربع و ثمانمائه سلطان محمد شاه و وصیت حیات پر و ایام سلطنت او ده سال و چند ماه بود سمیت چنین است آئین گردنده دور به گمی مهربانی از نگاه جوید ز دوران امید و فاداشتن به بود چشم نور از سها داشتن به دور و رست چون بوالهوس هزاره پد نشان غا نیست در جهاد ذکر سلطان علاء الدین بن محمد شاه بن مبارک شاه بن خضر خان چون سلطان محمد شاه فوت کرد امرا و ارکان دولت پسر او را سلطان علاء الدین خطاب کرده بر تخت سلطنت نشاندند ملک بهلول و سایر امرای بیت گردند در اندک زمانی ظاهر شد که سلطان علاء الدین از پد سست تر و در کار سلطنت عاجز ترست سو دای و ماغ ملک بهلول قوی تر شد سمیت چو بیند که از اردو بانیت پنج خرومند بگذار و از دست گنج به سلطان علاء الدین در سنه خمسین و ثمانمائه جانب سامانه سواری کرد و در اثنای خبر آمد که باد شاه جوینو بقصد دلی می آید سلطان بسرعت مراجعت نموده بدلی آمد حسام خان که وزیر مالک و نائب عیت بود بعرض رسانید که بجز آوازه دروغ آمدن غنیم سلطان را مراجعت فرمودن لائق حال سلطنت نبود سلطان علاء الدین ازین سخن که مخالف طبیعت او بود رنجیده آزرده خاطر گشت و در سنه احدی و خمسین و ثمانمائه بجانب بداون حرکت نمود و چندگاه آنجا توقف کرده بدلی آمد و اظهار کرد بداون با خوش کرده ام و پنجاهم که همیشه در اینجا باشم حسام خان از روی اخلاص باز بعرض رسانید که دلی را گذاشتن بداون را تحگاه ساختن صلاح دولت نیست سلطان این سخن بیشتر رنجید و او را از خود جدا ساخته در دلی گذاشت و هر دو برادر زن خود یکی را شهنه شهر ساخت و دیگر بر امیر کوئی در دست نمودش چو تدیر و سامان کار به نداشت کشید آخر از روزگار به و باز در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه جانب بداون غومت کرد و در اینجا بعین مشغول شده باندک ولایتی که در حکم او بود قناعت نمود و بعد از مدتی میان هر دو برادر زن او که در دلی بود مخالفت و بایکدی جنگ کردند و یکی از آنها کشته شد روز دوم مردم شهر با غوامی حسام خان برادر دوم را بقصاص کشیدند درین وقت سلطان بسخن اباب فتنه قصد قتل حمید خان نمود که او وزیر ملکیت بود و او قرار نموده بشهر در آمد ما آنجا حسام خان شهر را تصرف شد و ملک بهلول را سلطنت طلب داشت و تقصیل این اجمال در احوال ملک بهلول مذکورست القصد ملک بهلول بودی با جمعیت تمام بدلی آمده قابض گشت و بعد از چند روز جمعی از بهوانان

خود را بدلی گذاشته بجانب دیباپور نهضت نموده در مقام اجتماع لشکر گشت و با سلطان علاء الدین عجم شست کرد
 که برای دولت خواهی سلطان تردد و بنمایم و خود را بنده سلطان میدانم که سلطان علاء الدین در جواب نوشت
 که چون پدر من ترا پسر خوانده و مرا پسر و برک تر و نیست بیک پرگنه بد او ان قناعت کرده سلطنت را بتو گذاشتم
 بعیت بی در دست نبره و آمد شد شمشیر کامی که نمای ملک بود بر آید ملک بهلول با فتح و اقبال روز افزون
 پادشاهی را بر قامت خود درست یافته کامیاب گشت و از دیباپور به بی آید به تخت سلطنت جلوس نمود
 سلطان بهلول خطاب یافت و از امرای سلطان علاء الدین آنها که با او بودند مواجب ایشان متنفر و مستقیم
 با نبع چنگاه سلطان علاء الدین حلت کرد و جهان بکام سلطان بهلول شد ایام سلطنت او هفت
 سال و چند ماه بود بعیت سرانجام گیتی همین ست و پس به وفائی نکرد دست با هیچ کس + ذکر سلطان
 بهلول لودی که از ثقات مروست که ملک بهلول برادرزاده سلطان شد لودی ست که از سلیمان
 خطاب داشت و از امرای کبا خضر خان و سلطان مبارک شاه بود و حکومت سمرقند میکرد چون آثار
 رشد و نجات در برادرزاده خود مشاهده مینمود و او را بمنزله فرزند پرورده و از خرم بقائم مقامی خود وصیت کرد
 و گشت سلیمان را پسری بود قطب خان نام او میرزا متابعت ملک بهلول پیچید پیش سلطان محمد
 رفت و سلطان محمد حاجی شدنی را که حسام خان خطاب داشت بالمشک بسیار بر سر ملک بهلول فرستاد
 در موضع کز به از مواضع پرگنه خضر آباد و سادهوره بفتح امجابه دست داد و حسام خان شست یافته به بی
 رفت و ملک بهلول را قوت و کنت تمام حاصل گشت کویند زوری ملک بهلول در بتدای حال با دو یار
 خور بسیارانه رسیدن نام غزیری در انجا بود ملک بهلول با اتفاق هر دو یار خود بخدمت آن بزرگ رفت
 با دب نشست و آن مجذوب بزبان را ند که از نشانی نیست که با دشاهی دلی بد و هزار تنگی بخرد ملک بهلول
 یکبار و ششصد تنگی در میان داشت بیرون آورد پیش آن غزیزه با دگفت زیاده ازین ندارم آن غزیزه
 قبول فرموده گفت که با دشاهی مبارک باشد همراهمش تمسخر نموده است تا که در جواب گفت که از دو
 حال بیرون نیست این قضیه اگر وقوع خواهد یافت پس سودا منفت کرده باشم اگر نخواهد شد خدمت درویشان
 نمودن از اجر خالی نیست بیست ساکنان ره بهمت چواراوت بیستند ملک کاوس فریدون بگدائی
 بهیستند و آنکه در بعضی تواریخ مذکورست که ملک بهلول تجارت مینمود و اصلی ندارد ظاهر جدیدی او تجارت
 میکرد و بهند آید و شد مینمود القصد ملک بهلول با ملک فیروز عم خود و سایر اقربا و ولایت سمرقند را متصرفت
 شده قوت و استعداد تمام بهم رسانیده از سخن آن درویش که از ضعف سن درویش داشت و اغوامی حسرت گوید
 که در صدر گذشت مرغ سلطنت در دماغ او پیشه نهاده طالب ملک شده بود بعد از فتح حسام خان ملک بهلول

عرضداشتی مشیخہ ناخوشیہای حاجی شہ فی وعقیدت و اخلاص خود بخدمت سلطان ارسال نمودہ دران
 مذکور ساخت کہ اگر سلطان حاجی مذکور را بقتل رساند و منصب وزارت بحمید خان و بدینہ فرمان برادر و
 خدمتگار باشم سلطان محمد بنیکر و تامل حسام خان را بقتل رساند و حمید خان را وزیر ساخت سمیت لایزالین
 دشمنی میندہ بر کہ بی وجہ دوستدار کشد و لودیان از روی اخلاص پیش آمدہ ملازمت سلطان نمودند و
 بتازگی محال جاگیر ایشان مسلم ماند و بعد از آنکہ ملک بہلول از جانب سلطان محمد با سلطان محمود مالوسے
 محاربه نمودہ بخطاب خانخانانی ممتاز گشت و بتدریج لودیان لاہور و دیپالپور و سنام و حصار فیروزہ و دیگر
 پرگنات را بزور تصرف شدند و چون کمال غلبہ و استیلا بہم رسانیدند و از گرفتاری لاہور و دیپالپور بیکم سلطان
 بگریز شدہ بودند لوامی مخالفت پر او اختہ بر سر سلطان محمد بدینے رفت مدتی سلطان را محاصرہ نمودہ
 چون گرفتاری دہلی میسر شد مراجعت نمودہ بہر ہند آمد و خود را بسطان بہلول مخاطب کردہ خطبہ و سکہ
 را موقوف بہ شیخ دہلی داشت و در بحال سلطان محمد فوت شد و بعضی امرا و اعیان ملک سلطان علاء الدین
 پسر او را بر تخت سلطنت اجلاس دادند سمیت زہی ملک دوران سردر شیب پد رفت و پای پسر
 در کسب دہلی و درین وقت تمام ہند لوک طوائف شد و لودیان را استیلائی تمام دست دادہ بود و احمد خان
 سیوانی از ہروئے تالاد و سرای کہ متصل شہر دہلی است متصرف بود و لودیان ولایت سہرند و لاہور
 تا پانی پت داشتند دریاخان لودی ولایت سبیل را تا گذر خواجہ خضر کہ متصل شہر دہلی است حاکم بود
 عیسی خان ترکچہ کول را داشت قطب خان پسر حسن خان افغان حاکم بر بری بود و رامی پرتاب قطب
 ہون گانو و بیٹالی و کینارا متصرف بود و بیانہ در قبضہ داؤد خان اوحدی بود سلطان علاء الدین شہر دہلی را
 با چند موضع داشت و باین ولایت بادشاہی میکرد و در گجرات و دکن جوینور و بنگالہ ہر یک بادشاہت
 باستقلال بود و بار دوم سلطان بہلول جمعیت نمودہ از سہرند دہلی آمد و حصار دہلی فتح شد و باز سہرند
 رفت درین اثنا سلطان علاء الدین با قطب خان عیسی خان رامی پرتاب باب تقویت حال خود مشورت کرد و ایشان
 در جواب گفتند کہ اگر سلطان حمید خان را مقید ساختہ از منصب وزارت مغزول سازد و ایام چند پرگنہ از تصرف امر بر آورده
 داخل خالصہ میکنیم سلطان علاء الدین حمید خان را بند فرمود سمیت کسی کوتاہی گوید کہ از مرغان بستہ تر از خبر بلبل بود چہ
 داری بستہ پر او را و از دہلی کوچ کردہ بہر بانا د قریب بارہرہ آمد قطب خان عیسی خان پرتاب از انجام ملازمت نمودہ
 عرض کردند کہ چہل پرگنہ داخل خالصہ میکنیم بشرط آنکہ حمید خان را بقتل رساند چون قبل ازین فتح خان پدر حمید خان ولایت
 رامی پرتاب را تاراج کردہ زن اورا تصرف کردہ بود و بنا بر عداوت کندہ سلطان را بقتل حمید خان ترغیب نمودہ سلطان
 علاء الدین کہ کار سلطنت مناسبتر نہ داشت بی فکر و تامل بقتل حمید خان فرمان داد و درین وقت

برادر زن حمید خان و مخلصان دیگر او بهر جلی که توانستند او را از قید خلاص کردند و او فرار نموده بدلی رفت
 ملک محمد جمال که از جمله نمایان او بود از پی در آمده بر سر خانه حمید خان رسیده جنگ انداخت ملک محمد جمال
 بزخم تیر گشتند و مردم بسیار حمید خان جمع گشتند و غوغای بالاشد حمید خان درون حرم سلطان درآمد و زن
 و دختران و پسران سلطان نیز برینند از حصار شهر بیرون کرده خزان و اسباب سلطنت را متصرف شد
 سلطان علاء الدین از زبونی نجات انتقام را با امروز و فردا گذاشته بواسطه برسات در بدوون توقف کرد
 حمید خان فرصت یافت در فکر آن شد که دیگر برای جایی سلطان علاء الدین بر دار و سلطان محمود شمس
 بادشاه جوینور چون خویش سلطان علاء الدین بود طلبیدن او را مناسب ندید سلطان محمود بادشاه
 هند و دور بود و دیان نزدیک ملک بهلول که در سر هند بود طلب داشت و ملک بهلول با جمعیت تمام بدلی
 آمد و بعد از عهد و پیمان حمید خان کلیدهای حصار را ملک بهلول داد و او در هفدهم ماه بیج الاول سنه
 خمس و خمیسین و ثمانمائه بر سر حکومت نشست سه برین تخت فیروزه هر صبح و شام پیکلی مهره نجات حمید
 بکام بد کس این نجات و این مهره با خود نبرد و بکام دل از مملکت برنجور و در آنوقت سلطان بهلول
 نیز پسر بود و خواجته با نیز پسر بزرگ نظام خان که سلطان سکندر شاه باریک شاه مبارک خان عالمه خان مشهور
 بسطان علاء الدین جمال خان میان یعقوب فتح خان میان موسی جلال خان و از امر او قریب سی چها
 کس بودند قطب خان پسر اسلام خان لودی دریا خان لودی تانار خان پسر دریا خان مبارک خان لود
 تانار خان یوسف خیل عمر خان شروانی قطب خان پسر حسن خان افغان احمد خان میواتی یوسف جلوا
 علیخان پسر یوسف خان جلوانی علیخان ترکیب شیخ ابوسعید قرطی احمد خان شامی خانخانان نوخانه
 شمس خان وزیر خان خانخانان پسر احمد خان شروانی منگ خان لشکر خان شهابخان و پسر
 مبارک خان بته رستم خان جونا خان پسر غازی ملک میان حسن پسر خانجهان بلنگی حسین خان و در
 عا و الملک اقبال خان میان فرید میان معروف قرطی راسی پرتاب پای کیلین راسی کرن سلطان بهلول
 بظاہر صلاح آراسته بود و متابعت شریعت غرا کمال تقید داشت در کل حال سلوک بر مسالک شریعی
 نموده در داد و عدل مبالغه فرمودی پیشتر اوقات بمجلس علماء و صاحبیت فقرا گذرانیدی و تفقد حال
 فقیران و محتاجان واجب شناختی بقصه چون سلطان بهلول بدلی درآمد حمید خان قوت کینت
 تمام داشت بنا بر صلاح وقت با و مدارا مینمود و ملائمت بسیار میکرد و هر روز بسلام او میرفت یکروز
 همان حمید خان شد افغانان را آموخت شاد و مجلس حمید خان بعضی حرکاتیکه از عقل و فهم دور باشد
 بکنید تا شمار اسهل بنادر و در جهت بیعت شازدل او دور گرد و از شتاب بخدر نباشد و وقتیکه افغانان

در مجلس در آمدند دنیا و حرکت غریب کردند یعنی کفش خود را در کمر بستند بعضی گفتند که شما را در طاق بالای حمید خان گذاشتند حمید خان گفت این چه عمل است گفتند از ملاحظه و زود محافظت بنیام بعد از زمانی افغانان حمید خان گفتند که بساط شام عجائب رنگارنگ را در آن یک کلمه ازین بساط عجایب است فرمایند کلاه و طاقیه بچوبت و فرزند آن بود ساخته تجفه فرستیم ما اهل عالم بدانند که ما را در خدمت حمید خان عزت و آبروی تمام هم رسیده حمید خان در جواب تبسم نموده گفت که قاشهای خوب است این کار انعام پشیمانانیم چون در آنهایی خوشبختی مجلس آوردند بعضی افغانان جوه را بیسند و گلها را خوردند و بعضی بیرون را دادند و چون را تنها خوردند چون درین بسوخت بیرون پانرا از دست انداختند حمید خان از ملک بهلول پرسید که چرا چنین کردی گفت مردم روستانی معتقدند میان مردم کم بوده اند غیر از خوردن و مردن مبری ندارند و در دیگر ملک بهلول همان حمید خان شد و عادت چنان بود که وقتی که ملک بهلول بخانه حمید خان می آمد معدودی چند همراهی آمدند و اکثر مردم بیرون می استازند و درین میان که همان شد افغانان با غوای ملک بهلول در بان رالت کرده بودند و گفتند که ما نیز نوکر حمید خانیم از سلام او پرامحرم ما نیز چون غوغا و شورش حمید خان از صورت حال پرسیدند افغانان ملک بهلول را و شناس کنان در آمدند گفتند ما هم در رنگ ملک بهلول نوکران حمید خانیم و اندرون در آمد پیرا در نیامیم و سلام کنیم حمید خان گفت بگذارید بپوشید و اگر زندگانی بواقع مدارا کرد در حیب و دامن دبی جانی افغانان هجوم کرده در آمدند و پیاد می بر ضد شکاری که گرد حمید خان ایستاده بودند و نفر ایستاده شدند درین اثنا قطب خان لودی زنجیر از زینل بر آورده پیش حمید خان نهاده گفت مصلحت نیست که چند روز ترا در گوشه باید بود و بخت حق تک قصد جان تو نمی کنم حمید خان از مقید ساخته سپردند چون ملک بهلول دلی را بی مانع و مخالف گفت متصرف شد خطبه و سکه بنام خود کرده سلطان بهلول طلق گشت و سلطان علاء الدین نوشت که چون من پرورده پدر شاتیم در معنی بوکالت شما کار سلطنت را که از دست رفته بود رونق و رواج میدهم نام ترا از خطبه نمی افکنم سلطان در جواب نوشت که چون پدر من ترا فرزند گفته بود ترا بجای برادر بزرگ داشته سلطنت تو گذاشته بیدارون قناعت نمودم سلطان بهلول کالمران و کامیاب شده شروع در کار مملکت نمود و همدران سال بحیث سرانجام ولایت ملتان و آن نواحی نهضت نمود و امر را سلطان علاء الدین که از سلطنت لودیوان راضی نبودند سلطان محمود شرقی را از جوینو طلبیدند و در سنه ستم و خستین و شانزده سلطان محمود با لشکر عظیم بدله آمده محاصر نمود و خواجه بازید پسر سلطان بهلول را که دیگر متحصن شد سلطان بهلول این خبر را شنیده از دیبا پور مراجعت کرده موضع نلیره که پانزده کروزه است ولایت فرود آمد و لشکران او دو بار شتر و گاوی که از لشکر سلطان محمود بچراگانه میرفت گرفته آوردند

سلطان محمود فتح خان ہر بونی را باسی ہزار سوار و سی ہزار فیل بر سر سلطان بھلول تعین نمود لودیان پس فتح شدہ
بکارزار و آمدند فیل کہ فوج فتح خان ہر بونی پیشروی میگرد و قطب خان لودی کہ در تیر اندازی ممتاز بود بیک
چوبہ تیر کاری ساختہ از پیکار باز داشت دریا خان لودی کہ با سلطان محمود پیوستہ بود
و اہستہ تمام جنگ میگرد و قطب خان اورا با آواز بلند گفت کہ ما دران و خواہران تو در قلعہ محصن اند ترا چہ لائق
از جانب بیگانہ سعی جنگ میکنی و حفظ ناموس نمی نمائی دریا خان گفت من میروم تو تعاقب نکنی قطب خان
سوگند یاد کرد و دریا خان روگردانیدہ بجزو گشتن دریا خان فتح خان ہر میت خوردہ گرفتار گشت چون ہنسبو
برادر رای کرن را بفتح خان بقتل رسانیدہ بود رای کرن سر فتح خان را جدا کردہ بخدمت سلطان بھلول آورد
سلطان محمود از وقوع اینحال تاب نیاوردہ جانب جوپور مراجعت نمود و بعد ازین سلطنت سلطان بھلول
استقامت گرفت قوت و مکنیت تمام پیدا کرد و بہت ضبط ولایت در حرکت آمد اول بیوات رفت
احمد خان میواتی استقبال نمودہ اطاعت کرد سلطان بہت پرگنہ از تصرف او بر آوردہ باقی را با و گذشت
و احمد خان میواتی مبارک خان عم خود را دانمی در خدمت سلطان مقرر کرد سلطان از بیوات بقصیہ برن
رفت دریا خان لودی حاکم سبیل نیز از راہ اطاعت و انقیاد پیش آمدہ بہت پرگنہ پیشکش نمود سلطان
از انجا بکول آمد کول را بعیسی خان بستہ و سابق مقرر داشتہ چون بر بانا باور رسید مبارک خان حاکم سبلیت
بخدمت شتافت محال جاگیر او نیز تغیر نداد و همچنین ولایت رای برتاب حاکم بہون گانوں را با و واگذارستہ
از انجا بقلعہ رای پری رفت قطب خان بن حسن خان حاکم رای پری متخصن شد و در اندک مدت حصہ رای
فتح شد و خانجہان قطب خانرا قول دادہ پیش سلطان آوردہ محال جاگیر او را نیز مسلم داشتند از انجا با تا وہ
رفت حاکم اتا وہ نیز اطاعت نمودہ درینوقت سلطان محمود شرفی باز بر سر سلطان بھلول آمدہ در سواد اتا وہ
نزول نمود و زاول افواج طرفین محاربتہ نمودند روز دیگر قطب خان و رای برتاب صلح در میان آوردہ
قرار دادند کہ انچہ در تصرف مبارکشاہ بادشاہ دہلی بود بسلطان بھلول تعلق داشتہ باشد و انچہ قبضہ
سلطان ابراہیم بادشاہ جوپور بود در تصرف سلطان محمود باشد و در جنگ فتح خان ہر بونی کہ بہت زخمیر
فیل از سلطان محمود بہت سلطان بھلول افتادہ بود انہارا سلطان بھلول واپس فرستاد و تو را دادند
کہ شمس آباد بعد از بیسات سلطان بھلول از جونا خان کہ از جانب سلطان محمود حاکم آنجا بود بیکر و بعد ازین
سلطان محمود جوپور رفت و سلطان بھلول بیجا و مقرر فرمان بجانب جونا خان نوشت کہ از شمس آباد
رود و اطاعت نکرد سلطان بھلول بر سر او رفت و جونا خان کہ بخت سلطان بھلول شمس آباد را برای کرن
سلطان محمود این خبر را شنیدہ بر سر سلطان بھلول شمس آباد آمد قطب خان و دریا خان لودی بشارت سلطان

زوندا گاہ اسپ قطب خان بدری خورد و قطب خان از اسپ افتاده دستگیر شد سلطان محمود اورا بجنو پور
 فرستاد و ہفت سال در بند ماند سلطان بہلول شاہزادہ جلال و شاہزادہ سکندر و عماد الملک را مقابل فرج سلطان
 محمود در ای کرن کہ در قلعہ بود گذارستہ خود بمقابلہ و محاربه سلطان محمود پرداخت و درین اثنا سلطان محمود
 بیمار شدہ رخت ہستی برداشت نظم درین شیشہ ہم زہر و ہم شکرست کہ گہی جانگرا گاہ جان پرورست
 یکی را بسرافسہ زرنہسد و یکی را زکین تیغ بر سر بندہ و نیکینسش بموقع نہ مہرین بجاست بہدورین بہدراوران بیوفاس
 بی بی راجی ماورا و اتفاق امر شاہزادہ بہیکسن خان را بر سر سلطنت نشاند محمد شاہ خطاب کرد میان ہر دو
 بادشاہ صلح شد و عہد بستند کہ ولایت سلطان محمود در تصرف محمد شاہ باشد و آنچه در قبض سلطان بہلول
 بود سلطان بہلول از زانی باشد محمد شاہ بجنو پور رفت و سلطان بہلول بدہلی مراجعت کرد و وقتی کہ نزدیک
 دہلی رسید شمس خاتون خواہر قطب خان پیغام کرد ما و ام قطب خان در بند سلطان محمد شاہ است سلطان
 قرار و آرام و خواب حرام است سلطان متاثر گشتہ از دہنگو مراجعت نمودہ بر سر محمد شاہ رفت محمد شاہ نیز از
 جنو پور روان شد چون شمس آباد رسید شمس آباد را از ای کرن کہ از جانب سلطان بہلول حاکم بود گرفتہ
 بجنو خان وادرای پرتاب کہ سابقا اتفاق داشتہ غلبہ محمد شاہ را ملاحظہ نمودہ با محمد شاہ پیوست محمد شاہ سرتی
 آمد سلطان در بریری کہ نزدیک سرتی بود نزول نمودہ چند روز جنگ انداخت محمد شاہ از سرتی فرمان بگولوا
 جنو پور نوشت کہ برادرم حسن خان و قطب خان پسر اسلام خان لودی را قتل رساند کہ تو ال عرضہ داشت نمودہ کہ
 کہ بی بی راجی بنوعی محافظت ہر دو نماید کہ مرا بر قتل ایشان قدرت نیست چون این نوشتہ بچند شاہ رسید والدہ
 را از جنو پور طلب داشت کہ اورا بحسن خان برادر او آشتی داد چارہ ولایت را بحسن خان بدہ بی بی راجی
 از جنو پور روان شد کہ تو ال جنو پور بموجب فرمان محمد شاہ شاہزادہ حسن خان را قتل رسانید بی بی راجی از
 حسن خان را قنوج بجا آوردہ توقف نمود و پیش محمد شاہ نیامد محمد شاہ بوالدہ نوشت کہ چون سایر شاہزادہ ہا نیز بہین
 حال پیدا خواہند کرد خدمت والدہ ہمہ را یکبارگی تعزیت بجا آر و محمد شاہ باو شاہ تہار خونیر پر بود امر از و در ہم
 و ہراس بودند روزی شاہزادہ حسین خان برادر محمد شاہ با اتفاق سلطان شہ جلال خان اجودنی بعض محمد شاہ
 رسانیدند کہ لشکر سلطان بہلول داعیہ شب خون بر سر ما داروسی ہزار سواروسی زنجیر فیل ہمراہ گرفتہ بفریب بر
 گرفتن بر اعدا از لشکر محمد شاہ جدا شدہ در کنار جہر نہ ایستادند سلطان بہلول این خبر را شنیدہ فوجی بمقابلہ ایشان
 تعیین کرد شاہزادہ حسین خان خواست کہ شاہزادہ جلال خان ہمراہ کرد و کس بطلب او فرستاد و درین اثنا
 سلطان شہ گفت توقف کردن مصلحت نیست جلال خان از دنبال خواہد رسید بجانب قنوج روان شد
 اتفاقا فوج سلطان بہلول کہ در مقابلہ ایشان تعیین شدہ بود آمد بجای ایشان ایستادہ شد شاہزادہ جلال خان

بموجب طلب حسین خان از لشکر محمد شاه برآمد جانب جهنم روان شد فوج سلطان بهلول را پنداشت که
 فوج شاهزاده حسین خان است نزدیک آمد فوج سلطان بهلول جلال خان را گرفته پیش سلطان آوردند
 و او عوض قطب خان دانسته در بند کرد محمد شاه تاب مقاومت نیاورد و بجانب فوج راهی شد سلطان
 بهلول تا آب گنگ تعاقب نموده پاره سبب برتال غنیمت گرفته مراجعت نمود وقتی که شاهزاده حسین خان
 درسد حسن و خمسین و ثمانمات پیش بی بی راجی آمد بیعی والده و اعیان دولت شرقیه بر تخت سلطنت
 جلوس کرده سلطان حسین خان مخاطب گشت چنانچه در طبقه شرقیه بتفصیل قلم زده کلمک جواهر سلک شده
 و ملک مبارک گنگ ملک علی گجراتی و سائر امرا را بر سر محمد شاه که کنار آب گنگ نزدیک گذر را بگریز داده بود
 تعیین فرمود چون لشکر سلطان حسین خان نزدیک رسید بعضی امرا تیکه همراه محمد شاه بودند جدا شده آمدند محمد شاه
 با چند سوار گریخته در باغی که در آن نواحی بود در آمد و او را در آنجا محاصره کردند بوقتی که دولت باو یار بود
 زره پیش تیرش نمودار بود در آنکه که نخست نشد و تیر نگر و نگر می خدنگش گذر بر حریر محمد شاه چون در تیر قادر انداز
 بود دست به تیر و کمان کرد بی بی راجی با سلاح دارا در است آمده پیکان تیر را ترکش محمد شاه را دور کرده بود
 محمد شاه به تیری را که دست کرد بی بی پیکان از ترکش بر آمد آخر الامر بشمشیر در آمده چند کس را انداخت ناگاه تیر سے
 از دست مبارک کنگ بگلوبی محمد شاه رسید و بهمان زخم از اسپ افتاد و در گذشت ۵۰ مادر گیتی ناز
 زاده کور انگشت در دل مندر بر همین حال پسرکش زینهار چون اجل فی شاه بیندنی گذار روز قضا سلطنت
 ندید سرور و سرور نماید بکار من گرفت شرق تا غرب جهان یکسر تراست بی بی اجل خواهد ستانید از تور و ز
 بعد از آن سلطان حسین با سلطان بهلول صلح کردند و عهد بستند که تا چهار سال هر کدام بر ولایت خود
 قانع باشد و رای پرتاب که قبل ازین با محمد شاه یکی شده بود بنا بر دلاسامی قطب خان افغان با
 سلطان بهلول پیوست وقتی که سلطان حسین از فوج کوچ کرده کنار حوضی که آنرا هر سه میگویند فرود آمده
 قطب خان لودی را از جو نپو طلبیده با سپ و خلعت و دیگر عنایت امتیاز بخشید با غزاز و اکرام تمام
 پیش سلطان بهلول فرستاد و سلطان بهلول نیز شاهزاده جلال خان را بتعظیم و تکریم و انعامات خوش
 ساخته خدمت سلطان رخصت کرد و بعد از چند گاه سلطان بهلول جانب شمس آباد غریت نمود و شمس آباد
 از تصرف جو نا خان بر آورده برای کرن داد در آنجا بر سنگه رای پسر رای پرتاب سلطان بهلول المارنت
 نمود قبل ازین رای پرتاب یک تیره که در آن روز کار نمیزد علم سردار میبوده است و یک نقاره از دریا خان
 بزور گرفته بود دریا خان از روی انتقام بر سنگه پسر او را باستصواب قطب خان قتل رسانید درین اثناء
 قطب خان پسر حسین خان و مبارز خان بته و رای پرتاب با سلطان حسین شرقی موافق شدند سلطان بهلول

قوت متقاومت نماید و مراجعت نموده بدہلی آمد و بعد از چند روز سلطان بہلول بواسطہ انتظام مہام
 پنجاب بنی حاکم ملتان غنیمت ملتان نموده قطب خان لودھی و خانجہان را بہ نیابت خود در دہلی گذاشت
 سلطان بہلول ہنوز در راہ بود کہ خبر رسانیدند کہ سلطان حسین بالشکر را می آراستہ و فیلان کوہ پیکر غنیمت
 دہلی نموده می آید سلطان بہلول بسرعت مراجعت نموده بدہلی آمد و باستقبال غنیمت رفتہ در چند وار مقابلہ نمود
 تا ہفت روز افواج طرفین بجا رہ گذر ایندند و درین اثنا احمد خان میواتی و رستم خان حاکم کول سلطان حسین
 پیوستند و تا ناچار خان لودھی با سلطان بہلول موافقت نمود بعد از آن کہ معرکہ جہاں قتال با طناب کشید
 بسعی اعیان دولت قرار یافت کہ تا سہ سال ہر دو بادشہ بولایت خود قانع بودہ ہم جنگ نکنند بعد از صلح سلطان
 حسین اناوہ را محاصرہ کرد سلطان بہلول بدہلی آمد سہ سال اقامت نمود بسراجم ملک و لشکر
 پرداخت درین میان سلطان بہلول بر سر احمد خان میواتی کہ قبل ازین با سلطان حسین موافقت نموده بود
 رفت و چون بمیوات رسید احمد خان را خانجہان کہ از امرای بزرگ سلطان حسین بود و لاسا نموده بخدمت
 آورد درین وقت احمد خان پسر پورخان جلوانی حاکم سیانہ در بیانہ خطبہ بنام سلطان حسین خواند چون بدست
 سہ سال منقضی شدہ بود سلطان حسین بایک لک سوار و یکہزار فیل متوجہ دہلی شد و سلطان بہلول از دہلی برآمدہ نزدیک
 قصبہ تهنوارہ مقابلہ نمود و خانجہان در میان آمدہ طرفین با صلح داد و بعد از صلح سلطان حسین با اناوہ رفتہ اقامت
 نمود و سلطان بہلول بدہلی آمدہ بعد از اندک مدت باز سلطان حسین بر سر سلطان بہلول رفت سلطان بہلول
 از دہلی برآمدہ نزدیک را لشکر چند روز طرفین را مقابلہ شد و چند مرتبہ افواج را مجاہدہ کرد و آخر بصلح انجامید
 سلطان حسین بجانب اناوہ رفت و سلطان بہلول بدہلی مراجعت کرد و بیوقت ما در سلطان حسین بی بی
 راجی در اناوہ در گذشت کلیان مل پسر را می کرنگہ راجہ گوالیر و قطب خان لودھی کہ از چند وار بگوالیار
 رفتہ بودند پیش سلطان حسین آمدند چون قطب خان سلطان حسین را با سلطان بہلول در مقام پرخاص
 یافت بنیاد خوش آمد کردہ گفت کہ بہلول از مرہ نوکران شماست اورا دم برابری نمیرسد و من تا دہلی را
 بتصرف شما در نیارم قرار نخواہم گرفت و بلطائف بحیل از سلطان حسین خصمت گرفتہ بخدمت سلطان بہلول
 آمد و گفت کہ بحیل و تدبیر دست سلطان حسین خلاص شدہ ام اورا در محاصرت با شمارا سخ یا قسم شمارا در
 کار خود یاید بود درین اثنا سلطان علاء الدین در بداون در گذشت سلطان حسین از اناوہ بجمیت تعزیت
 بداون آمد و بعد از مراسم تعزیت بداون را از پسر سلطان علاء الدین تعیر دادہ متصرف شد این بی مروتی را
 بخود داداشت و از بجانب سبیل رفت و مبارک خان پسر تا ناچار خان حاکم سنبل را مقید کردہ بسارن فرستاد
 و خود بالشکر عظیم و یکہزار فیل بدہلی آمدہ در ماہ ذیحجہ سنہ ثلث و ثمانین و ثمانائہ کنار آب چون قریب گذر کند نزل

نمود سلطان بهلول حسین خان پسر خانجهان را به سیرت روان کرد خود از سهرند بدلی آمد و طرفین را مدینه بخارجه کار کرد
 گذشت شرقیه از روی کثرت و ابهت کمال فلبه داشتند آخر الامر قطب خان کس پیش سلطان حسین
 فرستاده پیغام داد که من بنده احسانی بی بی راجی ام وقتی که در چوچو مجبوس بودم انواع احسان و حقیقت
 من ازان عقیقه بظهور آمده حالیا صلاح در انست که با سلطان بهلول صلح کرده مرا جعت فرمایند و ولایت اقل
 آب گنگ تعلق بشما داشته باشد و آنچه اینطرف گنگ است بسطان بهلول گذارند طرفین رضی شده
 نزاع بر طرف ساختند سلطان حسین با عمو صلح بر مال را گذاشته کوچ کرد سلطان بهلول وقت یافتن
 کرده بر مال لشکر سلطان حسین را تاراج نموده پاره از خرابی و اسبابی که بر اسپان و نیلان بار کرده بودند بد
 سلطان بهلول افتاد و تا چهل امرای نامدار لشکر سلطان حسین مثل قتلخان وزیر که اعلم العلامی وقت خود
 بود و او تیمونایب عرض و امثال ایشان ایستادند قتلخان را زنجیر کرده بقطب خان لودسه سپردند
 و سلطان بهلول تعاقب نموده بعضی برگنات سلطان حسین مثل قصبه کنبل و بیالی و شمس آباد و سکتیه
 کول و ماربره و جلالی را متصرف شد در هر پرگنه شتادار تعیین کرد و چون تعاقب از حد گذشت سلطان حسین
 برگشته نزدیک موضع آرام بخوار اعمال برپری بمقابله و مقاتله ایستاد و آخر بصلح قرار گرفت مشروط آنکه سلطان حسین
 و سلطان بهلول بولایت خود و حدود قدیم قایل بوده باشند بعد از صلح سلطان حسین به برپری رفته
 و سلطان بهلول در موضع هرپا میو آمد و بعد از مدتی باز سلطان حسین جمعیت نموده بر پسر سلطان بهلول آمد
 و در نواحی موضع سونها محاربه سخت افتاد و سلطان حسین باز بهر میت یافت قطعه چو بخت سست بود
 از کمان سخت چه سود به بخت کار کند در صفت مصاف خدنگ به بسا سپاه قوی دل که گاه پستی بخت
 ز خورد پای سپاهی شکست خورده بجنک به و اموال بمقیاس بدست لودیان در آمده باعث ازو یاد
 قوت و سنت سلطان بهلول شد سلطان حسین باز به برپری رفت و سلطان بهلول قریب حوضت هرپو
 فرو آمد درین اثنا خبر فوت خانجهان که در دلی بود بسطان بهلول رسید سلطان پسر او را خانجهان خطاب
 کرده جای پدر با و سلم داشت و از آنجا بر سر سلطان حسین به برپرا آمده بعد از محاربه و مقاتله بخت و فیروزه
 اختصاص یافت در وقت فرار و عبور آب چون چندی از عیال و فرزندان سلطان حسین غرق
 بحر فنا شدند و سلطان حسین بجانب گوالیر میرفت در نواحی متکانت طائفه بهدوریه در اردوی او
 دست انداز و عارت کردند و چون بگوالیر رسید رای کیرت سنگه راجه گوالیر اطاعت نموده خادمانه
 سلوک کرد و چند لک تنگ نقد و چند خمیه و سدا پرده و چند اسپ فیل و شتر پیشکش گذرانیده در زمرد و نون
 منتظم شد و قوچی همراه سلطان حسین نموده تا کاپی متابعت کرد در خلال این احوال سلطان بهلول بقصد

اناوه رفت ابراهیم خان برادر سلطان حسین و هیبت خان عرف ملک کر در اناوه متحصن شده تا سه روز
 جنگ کردند و آخر امان خواسته اناوه را سپردند سلطان بهلول اناوه را بد ابراهیم خان پسر مبارک خان نوحا
 داد و چند پرگنه را از ولایت اناوه بموجب رای داد و عطا کرده بالشکر گران بر سر سلطان حسین رفت و چون
 بموضع راکانوا از توابع کاپلی رسید سلطان حسین نیز از کاپلی بمقابله شتافت و مدت چند ماه طرفین با هم
 گذشت درین اثنا رای ملوک چند حاکم ولایت بکسر خدمت سلطان بهلول آمده سلطان نیز از جایکه پایاب
 بود گذرانید سلطان حسین تاب مقاومت نیاورد و ولایت بته رفت سه شیر که خورده سیلی سپر شجره بر سر بار
 و گرفتار نگیرد برابرش باز یک صید آرگفت شاهین برون کند در آن پس بصد گاه شمار و کبوترش را راجه بته
 استقبال نموده سلوک آرمیانه کرد و چند لک تنگه با چند اسپ و چند نیل مشکیش گذرانید و فوج همراه کرده
 تا جوپور متابعت نمود بعد از آن سلطان بهلول لوامی غریمت بر افراخته متوجه جوپور شد و چون نزدیک
 رسید سلطان حسین جوپور را گذاشته از راه بهراج بقنوج رفت سلطان بهلول نیز بجانب قنوج حرکت کرده
 کنار آب رهیب مقابله نمود و بعد از جنگ و کارزار نهیمت که طبعی سلطان حسین شده بود بفعل آمد چشم و
 اسباب سلطنت او بدست لودیان افتاد و حرم محترم او بی بی خوند که دختر سلطان علاء الدین بنیره
 خضر خان بود گرفتار شد و سلطان بهلول بصلاح و عفت محافظت آن عقیقه مینمود و بعد از چند گاه که با
 سلطان بهلول متوجه تسخیر ولایت جوپور شد بی بی خوند بجمیله خود را خلاص کرده بشوهر رسانیده در قنوج
 سلطان بهلول جوپور را متصرف شده بمبارک خان نوحانی داد و بعضی امرا دیگر را مثل قطب خان
 لودی و خانبهجان و امثال آن در قصبه محمودی گذاشته جانب بد او رفت سلطان حسین فرصت
 یافته با جمعیت تمام جوپور آمد و امر سلطان بهلول جوپور را گذاشته پیش قطب خان محمودی رفتند و در اینجا
 نیز استقامت نموده با سلطان حسین از راه اخلاص در آمده سخنان دولتخواهانه در میان آورده تا رسیدن
 کوکاب بدار گذرانیدند سلطان بهلول زبونی لشکر خود را که همراه قطب خان لودی بود معلوم نمود بار یک شاه
 پسر خود را بجد و ایشان فرستاده خود هم از دنبال متوجه جوپور شد سلطان حسین تاب مقاومت نیاورد
 بهار رفت و چون سلطان بهلول بقصبه بلدی رسید خبر وفات قطب خان لودی شنید چند روز بلوازم
 لغزیت پرداخته جوپور رخت و بار یک شاه را بر تخت سلطنت شرقیه نشانده در اینجا گذاشت و خود بولایت
 کاپلی غریمت نمود کاپلی را با عظیم یوان پسر شاهزاده خواجا بایزید داده از راه چند وارید بهلوپورست رای بهلوپور
 با استقبال آمده چندین من طلا پیشکش نموده داخل دولت خوانان شد چون سلطان بهلول نزدیک
 پرگنه باری آمد قباغان حاکم باری لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانیده در سلک نوکران انتظام یافت و نیز

چند من طلا پیشکش گذرانید باری را با و مقرر داشت و از آنجا بجانب پنور که از توابع رنهورست غنمیت
 شوره ولایت پنور را تاراج کرده باغات و زراعات آنجا را خراب ساخت بدلی آمد و قرار گرفت و بعد از
 چند روز بجمار فیروزه رفت و چند ماه در آنجا اقامت نموده بدلی آمد و بعد از چند گاه جانب گوالیر حرکت
 کرد در آنجا مانع حاکم گوالیر از راه انقیاد پیش آمده هشتاد و یک تنگه پیشکش گذرانید گوالیر را با و مقرر داشته
 از آنجا با تاوه آمد و اناوه از سکت سنگه سپرای داد و تغییر داده مراجعت نمود و در اثنای راه بیمار شد و نزدیک
 موضع بلاولی اعمال برگشته سکیت در سنه اربع و تسعین و ثمانمائه وفات یافت مدت سلطنت او سه
 و هشت سال هشتاد و هشت روز بود نظم گرافر آسیا بست و در پوزال به بیاید دست اجل گمشا
 بجایکه ساقی مقرر نمود + محالست چیزی بمردی فرود + اگر باد شاه است و در خرفروش + رساند اجل صوت
 مرگش بگوش + قطعه تاریخ بهشت صد و نو و چار رفت از عالم + خدیو ملک ستان و جهان کشا بهلول
 بیخ ملک ستان بود لیکه دفع اجل + بود محال همیشه و خنجر مصقول + و این قطعه در تاریخ فوت او گفته بود
 لودی چون سلطان بهلول و ولایت حیات بقابض ارواح سپرد شاهزاده نظام خان در دلی بود و عت
 از باد استناره کرده در قصبه جلالی خود را بتابوت سلطان بهلول رسانید و نقش پدرا بدلی فرستاده
 با اتفاق خانجهان و خانخانان قرطی و سایر امرای بزرادر روز جمعه هفدهم شعبان سنه اربع و تسعین و ثمانمائه
 قریب قصبه جلالی بر بالای بلندی که کنار آب بیاه واقع است و آنرا کوشک سلطان فیروز میگومند بر سر
 سلطنت جلوس نموده مخی طب بسطان سکند گشت + چون بنفته سرخ به نیلی نقاب + عیان کرد
 رو از افق آفتاب + سمن ریخت لیکن شگفت ارغوان + بنوبت رسد هر گل از بوستان + سلطان بهلول
 در آنوقت شش پسر داشت ابراهیم خان جلال خان سیمیل خان حسین خان محمود خان و نظام خان عظیم همایون و امر
 نامی پنجاه و سه کس بودند خانجهان بن خانجهان لودی احمد خان پسر خانجهان بن خانجهان مبارک خان
 لوزانی محمود خان لودی عیسی خان تاتار خان لودی خانخانان شیخزاده محمد قرطی خان خانان نوخاسنه
 عظیم همایون شروانی دریا خان پسر مبارک خان نوخاسنه نائب بهار عالم خان لودی جلال خان پسر محمود خان
 لودی نائب کاپی شیر خان لودی مبارک خان لودی موسی خیل احمد خان پسر مبارک خان لودی عماد پسر
 خانخانان قرطی عمر خان شروانی بهسکن خان پسر عالم خان لودی حاکم تاوه ابراهیم خان شروانی محمد شاه لودی
 بابر خان شروانی حسین قرطی نائب سارن سلیمان قرطی پسر دوم خانخانان قرطی سعید خان لودی پسر
 مبارک خان لودی سیمیل خان نوخاسنه تاتار خان قرطی عثمان قرطی شیخزاده محمد پسر عماد قرطی شیخ جمال
 عثمان شیخ احمد قرطی آدم لودی حسین برادر آدم لودی کبیر خان لودی نصیر خان لودی غازی خان لودی تاتار خان

حاکم چتره مولانا حسن کنبو حجاب خاص مجد الدین حجاب خاص شیخ عمر حجاب خاص شیخ ابراهیم حجاب خاص مقبل
 حجاب خاص قاضی عبدالواحد سپر طاہر کالی حجاب خاص خواص خان ہووہ سپر خواص خان خواجہ نصر اللہ مبارک خان
 اقبال خان حاکم قصبہ باری خواجہ صغر سپر قوام حاکم دہلی شیر خان برادر مبارک خان نوحانی عماد الملک کنبو متعلق
 دریا خان نوحانی کہ میر عدل بود بعد از چند گاہ سکندر سلطان بجانب پراگنہ پری نعمیت نمود عالم خان برادر سلطان
 سکندر در حصار پری و چند روز چندی در محسن شد و در آخر گرنجیہ پیش عیسی خان بن تانار خان لودی در بتیالی رفت
 ولایت پری بنان خانان نوحانی مقرر شد و سلطان با مادہ رفتہ ہفت ماہ آنجا گذرانید عالم خان راہبان
 خود آوردہ از اعظم ہالیون جدا کردہ ولایت اٹادہ را با داد و اسما عیل خان نوحانی را بہت کسب پیش با اٹادہ
 بادشاہ جوینور فرستادہ خود بر سر عیسی حاکم بتیالی رفت عیسی خان بعد از مقابلہ و مقاتلہ زخمی و مجروح گشت و آخر از رو
 عجز اطاعت نمودہ ایل شد و بہان جراحات فوت کرد ای کنیس کہ موافق باریک شاہ بود آمدہ با سلطان چون
 اقطاع بتیالی با و مقرر فرمود بر سر باریک شاہ رفت باریک شاہ از جوینور بقتوج آمد و طرفین را مقابلہ دست داد
 و او بعد از کارزار و محاربہ مبارک خان گرفتار شد و باریک شاہ شکست یافتہ بہ داون رفت سلطان اٹادہ
 کردہ محاصرہ نمود باریک شاہ از روی عجز و انکسار اطاعت نمود سلطان او را نوازش کردہ خوشدل ساخت و
 ہمراہ گرفتہ جوینور برودہ بدست و سابق بر تخت شرقیہ نشاند اما پرگنات ولایت جوینور را با امرای خود تقسیم نمود و ہر جا
 حکام از خود گذاشت و در خدمت او ستمدان گماشت و از انجا بکوئلہ و کاپلی آمدہ کاپلی را از اعظم ہالیون سپر
 شاہزادہ خواجہ بایزید تغیر دادہ بمحمد خان لودی مقرر فرمود و از انجا بچترہ آمدہ و تانار خان حاکم چترہ لوازم
 انقیاد و دولتخواہی بتقدیم رسانید چترہ را با و مقرر داشتہ جانب قلعہ گوایر حرکت نمودہ خواجہ محمد قرطی را
 با خلعت خاص پیش راجہ مان بگوایر فرستاد راجہ مان نیز از روی طاعت پیش آمدہ برادر زادہ خود را بخدمت
 فرستاد و او تا بیانہ تا بہت سلطان نمود شرف حاکم بیانہ سپر احمد بلو است نیز از راہ انقیاد پیش آمدہ
 سلطان فرمود کہ بیانہ را بگذار تا عوض آن جلیہ و چند وار و مارہرہ و سکیتہ دادہ شود سلطان شرف عمر خان
 سروانی را ہمراہ گرفتہ بیانہ آمد تا کلید ہای قلعہ سپار چون بیانہ در آمدہ نقصن عہد نمودہ قلعہ را حکم ساخت
 سلطان سکندر را گرہ آمد بہت خان جلوانی کہ از توابع سلطان شرف بود در قلعہ اگرہ متحصن شد سلطان
 چندی از امرار بر سر اگرہ گذاشتہ خود باز بہ بیانہ رفت و در محاصرہ مبالغہ بکار داشت چون کار بر سر
 سلطان شرف تنگ شد از روی عجز امان خواست و در سنہ سبع و شصین و ثمانائہ بیانہ فتح شد ولایت
 بیانہ بر خاتمان قرطی مقرر گشت و سلطان شرف را اخراج فرمود و او بگوایر رفت و سلطان بدست
 حاجت کرد و بست و چہار روز در دہلی توقف کرد درین اثنا خبر رسید کہ زمینداران ولایت جوینور و

جوینور

بگونیان دیگر مردم قریب یک لک پیاده و سوار جمع شده مبارکخان را بجان ساختند و شیرخان برادر مبارکخان
 بشهادت رسید و مبارکخان در گذر جوسی بیاک که الان در اینجا شهر الگبا و آباوان شد و از بناهای حضرت
 خلیفای است از آب گنگ میگذشت که بدست ملاحان گرفتار شد درین حال رای نهند راجه تیمه خبر را رفته
 مبارکخان را ایسر ساخت بارک شاه غلبه آن طائفه را در یافته از جوپور بدربار پیش محمد قرملی که بجای ایهلاشته
 داشت آمد باز سلطان سکندر در سنه سبع و تسعین ثمانه با آنجا بنام غریمت فرمود و چون از آب گنگ گذشته بدلموور رسید
 بباریک شاه با جمیع امرا بخدمت پیوست و بالتفات و عنایات ممتاز گشت و از مهابت و بدیه آمدن سلطان
 بهلول مبارکخان نوحانی را از قید گذاشته بخدمت فرستاد و سلطان از اینجا بکله آمد در اینجا زمیندار بسیار حجاج نمود و بقلبه
 ایستاده کارزار نمودند و عاقبت شکست خورد و علف تیغ گشته منصرف شدند و غنیمت بسیار بدست لشکریان سلطان
 افتاده سلطان بچونپور رفته و دیگر بار بارک شاه را در جوپور گذاشته مراجعت کرد و در نواحی او ده قریب یکماه بسیر و شکار
 گذرانیده چون بکله رسید خبر آوردند که بارک شاه از غلبه زمینداران که با او ستفق شده اند در جوپور نمی تواند بود سلطان فرمود
 که محمد قرملی و اعم همایون و خانخانان نوحانی از راه او ده و مبارکخان از راه اگر بچونپور رفته بارک شاه را سقیم ساخته
 بخدمت سلطان بفرستند ایشان حسب حکم بچونپور رفته بارک شاه را گرفتند بند کرده بخدمت سلطان
 فرستادند چون بارک شاه را پیش سلطان آوردند او را به پیست خان و عمر خان سردانی سپرد خود از نواحی جوپور
 بجانب قلعه چنار غریمت نموده بعضی امرای سلطان حسین شرقی که در اینجا بودند جنگ کرده شکست یافته در
 قلعه آمدند چون قلعه محکم بود سلطان بمحاصره پرداخت بجانب گننت که از مضافات تیمه است رفت از بی
 راجه آنجا استقبال نموده اطاعت کرد سلطان گننت را با و مقرر داشته بجانب ایریل نهضت نمود
 درین اشارای بهلول متوجه شده اسباب و چشم خود را گذاشته بجانب تیمه قرار نمود سلطان تمام اموال و چشم
 پیش او فرستاد و چون سلطان به ایریل رسید دست بتاراج دراز کرد باغات و عمارات خراب ساخت از
 راه کره بدلموور رفت و منکوته شیرخان برادر مبارکخان را در جباله خود آورده بشمشابا و آمد بشمشابا
 آنجا قامت نموده به سبیل رفت و از سبیل باز بجانب شمشابا توجه فرمود در اثنای راه قریه مدوونا کل را که
 و ماوای شمردان بود قتل و تاراج کرد و مردم آن موضع گرنه در موضع وزیر آبا و خزیدند وزیر آبا و از نیز قبیل و
 فرموده شمشابا و آمده برسات را گذرانیده در سنه تسع یا یازدهم غریمت ولایت تیمه حبت گوشمال راجه بهلول
 نهضت نموده در اثنای راه مواضع شمردان بغارت پی رسید و قتل و بند بعل می آید چون بکهارن کماقی رسید
 در اینجا با نرسنگه پیر راجه تیمه جنگ شد نرسنگه غریمت خورده کماقی را گذاشته بجانب تیمه گریخت چون سلطان
 به تیمه رسید راجه تیمه بجانب موضع سرک فرار نموده در اثنای راه فوت کرد سلطان از سرک بجانب سنده از اعجاز

حرکت نمود چون آنجا رسید افیون و کونار و نمک و روغن گران شد سلطان از آنجا بچونپور رفت و اسپانی که
 در آن سفر بیتی محنت کشیده بودند اکثری تلف شده چنانچه هر که صد اسپ در پایگاه داشت نود اسپ ضائع
 گشت رای لکھی چند پسر رای بھیل و ساترزمینداران بسطان حسین نوشتند که در لشکر سلطان سکندر اسپ
 نمانده و یراق تلف شده فرصت غنیمت است سلطان حسین جمعیت نموده با صدر زنجیریل از بہار بر سر سلطان
 سکندر آمد سلطان بگذرگشت از آب گنگ گذشتہ بچنار رسید و از آنجا بہ بنارس آمد و خانانانرا پیش
 سالیاہن پسر رای بھیل فرستاد کہ اورا دلاسا کردہ بیار و در آن وقت لشکر سلطان حسین ہڑوہ کروہ
 بنارس بود سلطان سکندر بعزت بر سر سلطان حسین رفت و راٹنا راہ سالیاہن بخدمت رسید بعد از
 مقابلہ جنگ صف اتفاق افتاد سلطان حسین ہریمیت یافتہ بولایت بہتہ رفت سلطان سکندر اردو
 گذاشتہ با یک لک سوار تعاقب سلطان حسین نمود و در راٹنا راہ معلوم شد کہ سلطان حسین بہارفتہ
 است بعد از نہ روز سلطان برگشتہ بارو و ملحق شدہ متوجہ بہار گشت سلطان حسین ملک کندو را در حصار بہار
 گذاشتہ خود بکھیل گانوا از تواج لکھنوتی رفت سلطان سکندر از منزل دیو بار بر سر ملک کندو فوج تعیین کرد
 ملک کندو گرخت و بہار بدست گماشتگان اسکندری آمد محبت خان با چندی از اہمرا در بہار گذاشتہ پیشو
 آمد و خانانان و خانہا از اہر بر سر پرتال وارد و گذاشتہ بجانب ترمیت متوجہ شد رای ترمیت استقبال نمودہ
 اطاعت کرد و چند لک تنگہ بر سر رای ترمیت خراج قرار دادہ مبارکخان نوحانی را بہت تحصیل آن گذاشتہ
 باز بدر ویشپور بٹشکر گاہ آمد و در شانزہم شوال سنہ احدی دستاوتہ خانہمان وفات یافت احمد خان پسر
 کلان اورا بخطاب اعظم ہالیون امتیاز بخشید بعد از ان بربارت شیخ شرف سیر قدس سرہ بہ بہار رفتہ فقرا و
 مساکین آنجا را خوشوقت ساختہ باز بدر ویشپور آمد و از آنجا بر سر سلطان علاء الدین بادشاہ بنگالہ روان
 و چون بہ تعلقپور از اعمال بہار رسید سلطان علاء الدین پسر خود انیال را با استقبال فرستاد سلطان سکندر
 و محمود خان لودھی و مبارکخان نوحانی را از نیظرف بمقابلہ روان ساخت و در موضع بارہ طرفین بہم رسید
 و با یکدیگر سخن صلح در میان آوردند و قرار یافت کہ سلطان سکندر بولایت سلطان علاء الدین دخل نکند
 و ہمچنین سلطان علاء الدین ولایت سلطان سکندر را فراموشت رساند و مخالفان اورا پناہ نہ دہد بعد از
 صلح محمود خان و مبارکخان نوحانی مراجعت نمودند و در قصبہ بہتہ از تواج بہار مبارکخان فوت شد سلطان
 سکندر از تعلقپور بدر ویشپور آمدہ چند ماہ توقف فرمود و ولایت با اعظم ہالیون مقرر شد و ولایت بھار
 دریا خان پسر مبارکخان نوحانی یافت و یرین اثنا عشرت غلہ شد و بنا بر فاقہ ہیت خلافت زکوٰۃ غلہ را در کل
 قلمرو خود بخشیدہ فرامین منع زکوٰۃ صادر شد و از انروز باز زکوٰۃ غلہ بر طرف شد و در وقت سلطان بقصبہ

سارن آمد بعضی پرگنات حوالی سارن کہ در تصرف زمینداران بود تغیر داده بجای مردم خود مقرر کرد و از انجا از راه
 ملیکر پونپور آمد و شش ماہ در انجا اقامت نموده جانب پتہ اقامت فرمود نقل بہت کہ سلطان از سال بہن
 رای پتہ دختر طلبیدہ بود و او با آورد سلطان بہت انتقام در سنہ اربع و تسعماتہ جانب پتہ غمیت کرد چون
 بہ پتہ رسید دست بتاراج بر آوردہ از آبادانی اثر نگذاشت چون بقلعہ ماہو کہ محلہ محکم ترین قلاع آنولایت حاکم
 نشین ست رسید جوانان مردانہ جلاد ہما نمودند و بواسطہ استحکام قلعہ سلطان از انجا بچونپور رفت و چند روز
 از انجا اقامت نموده پرداخت امور مملکت شغغال نمود درین اثناء حساب مبارکخان موجی خیل بود کہ
 کہ در عین قید کردن باریکشاہ جو پور را حوالہ او کردہ بودند در میان شد مبارکخان بہ چند خواست کہ بطائف الخیل
 گذرانند و خوانین را شیع آورد و فائدہ نکر و حکم شد کہ از و حاصل چند سال موافق بہست سلطان بحصل
 نمایند اتفاقاً در ان ایام سلطان بچوگان بازی برآمد در اشار چوگان باضن چوگان سلیمان پسر دریا خان شروانی
 بچوگان بہبت خان خوردہ سر سلیمان شکست میاں ایشان بر سر این مناقشہ رفت و بخش شد خضر برادر سلیمان
 بہت انتقام برادر خود قصد چوگان بر سر بہبت خان زد و شور و غوغا برخواست محمود خان خانمان بہبت خان
 لشکین دادہ بمنزل برود سلطان از میدان برآمدہ بدرون محل رفت و بعد از چہار روز باز چوگان سوار شد و
 اثناء راہ شمس خان نامی از اقربای بہبت خان غضبناک استاودہ بود چون خضر برادر سلیمان را دید چوگان بر سر او
 زد و شمس خان را بفرمودہ سلطان لت بسیار کردند و سلطان برگشتہ بمحل درآمد و بعد ازین بر امر ابد مظنہ شد بعضی
 امرار کہ فخلص دولت خواہ شناختہ بود پاسبانی تعیین کرد و امرای مسلح شدہ ہر شب پاس میداشتند درین ضمن
 در مقام بگردن شدند و بہبت و دو کس از سرداران اتفاق نمودہ شانہ زادہ فتح خان بن سلطان بہلول را بر
 قصد سلطنت تحریک کردند و سوگند و عہد در میان آوردہ قصد فتنہ و فساد نمودند شانہ زادہ این راز نزد شیخ طاہر
 ما در خود افشا نمودہ تذکرہ اسامی بدانہ ایشان ظاہر ساخت شیخ مذکور ما در شہ اور الفیحت کردہ قرار دادند کہ آن تذکرہ
 پیش سکندر برودہ دامن خوار تمتم یعنی پاک سازد و شانہ زادہ همچنان کہ سلطان از فتنہ بدانہ شیخی آنجا حمت خبردار
 شدہ با اتفاق وزیر اجمیت لشکین فتنہ ہر کس بنا حیتی آوارہ ساخت بعد از ان در سنہ خمس و تسعماتہ جانب سنبل
 غمیت کرد و در انجا چہار سال اقامت نمودہ با امور مملکت پرداختہ بعیش و عشرت گذرانید و بیشتر اوقات راحت
 چوگان و شکار مینمود درین اثناء از بد علی و بد کرداری اصغر حاکم دہلی خبر یافتہ بخواص خان حاکم ماہوارہ حکم فرستادہ کہ
 اصغر اگر فتنہ بدرگاہ فرستد خواص خان حسب حکم بجانب دہلی متوجہ شد پیش از انکہ خواص خان بدہلی بیاید
 اصغر در شب شبنہ ماہ محرم سنہ ستہ و تسعماتہ از قلعہ برآمدہ پیش سلطان سنبل رفتہ مفید گشت خواصخان دہلی را
 متصرف شدہ بکومت مشغول گشت نقلت کہ زنارداری بود و دہن نام در موضع کاشتی سکونت داشت

روزی در حضور بعضی مسلمانان اقرار کرده بود که اسلام حق است و دین من هم درست است این سخن از او شائع شد و
 بگوش علمای سید قاضی بیاره و شیخ بدہ کہ ہر دو در لکنوتی میبودند تنقیض یکدیگر فتوی میدادند عظیم ہمایون کما انولایت
 زنا دارند کور را ہمراہ قاضی بیاره و شیخ بدہ پیش سلطان بسنبل فرستاد چون سلطان باستماع مذاکرہ علمے
 رغبت تمام داشت علما نامی را از ہر طرف طلبیدہ میان قادن بن شیخ جو فو و میان عبدالمدین المداد تلبنی
 و سید محمد بن سعید خان از دہلی و ملا قطب الدین و ملا المداد و صالح از سر ہند و سید امان و میران سید انجی از
 قنوج آمدند و جمعی انعلما کہ ہمیشہ ہمراہ سلطان میبودند مثل سید صدر الدین قنوجی و میان عبدالرحمن ساکن سیکرے
 و میان عزیز اللہ بسنبلی ایشان نیز در آن معرکہ حاضر شدند اتفاق علمای بر آن شد کہ اورا جس کردہ عرض سلام
 باید نمود اگر ابا آورد باید کشت لودھن از اسلام آوردن ابا نمود کشتہ شد و سلطان علمای مذکور را انعام فرمودہ
 بجای خود خصمت داد و بعد از چند روز خواص خان دہلی را با اسمعیل خان پسر خود سپردہ حسب حکم بسنبل آمد خلعت و
 نوازش یافت درینوقت سعید خان شروانی از لاہور آمدہ ملازمت نمود چون از جہہ عذر اندیشان بود اورا
 با تاتار خان و محمد شاہ و سایر غداران از ولایت خود اخراج کرد ایشان از راہ گوالیر رفتند درین اثنا مان راجہ
 گوالیر بجان نام خواجہ سردار ابا تحت و بدایای نفیسہ بخدمت فرستاد و چون سلطان از خواجہ سردار سخنان پرسید
 و او جوابہای ناملائم گفت سلطان ایلی را از روی اعراض خصمت نمودہ بآمدن خود و گرفتن قلعہ تهدید فرمود
 درینوقت خبر فوت خانخانان قرطی حاکم بیانہ رسید چند گاہ بیانہ را بر عماد و سلیمان پسران خانخانان مقرر شد
 و چون بیانہ بواسطہ استحکام قلعہ و سرحد بود محل بیخی و فساد شد عماد و سلیمان با متعلقان خود از بیانہ بسنبل رسیدند
 از عماد و سلیمان را تغیر کردہ خواص خان دادند و بعد از چند روز صفدر خان جہت عملداری اگرہ کہ از مصافحات بیانہ بود
 تعیین شد عماد و سلیمان را شمس آباد و جلیسر و سنگلور و شاہ آباد و پرگنات دیگر عنایت شد بعد از آن حاکم میوات
 و خانخانان نوحانی حاکم پرپی امر شد کہ باتفاق خواص خان بہ تسخیر قلعہ دہو پور پر و اختہ از تصرف رامی بنا کردہ
 بر آوردند و رامی بقدم مانعت پیش آمدہ مجادلہ و محاربہ نمودن گرفت و خواجہ بہن نیز کہ از دلاوران صفت شگن
 بود در اینجا بشہادت رسید و ہر روز جمعی کشتہ شدند چون اینچہر سلطان سکندر رسید بیانہ روز جمعہ ششم ماہ رمضان
 سنہ مذکور بسنبل بجانب ہولپور حرکت نمود چون نزدیک ہولپور رسید را کیا بکدی متعلقان خود را در قلعہ گذاشتہ بگوالیر رفت متعلقان
 او از صدر ماہ افواج سکندری طاقت نیاوردند و شب از قلعہ برآمدہ گرتخند صباح بگاہ سلطان در قلعہ رفتہ
 دو گانہ شکر تقدیم رسانیدہ لوازم فتح بعمل آورد لشکریان دست بغارت و خرابی دراز کردہ خانہا تا اراج نمودہ
 باغات نواحی دہو پور را کہ تا ہفت کردہ ہی سایہ انداختہ بودند از بیج بر انداختند سلطان در اینجا یک ماہ توقف
 نمودہ بجانب گوالیر روان شد آدم لودھی را با ساترا مراد را بجا گذاشتہ از آب چنبیل گذشت و کنار آب سی

ہفت مہینہ کی نزول فرمودہ دو ماہ درانجا توفیق کروا اسطہ ذبونی آب آنجا بیماری در میان مردم افتادہ
 بنیاد و بسات دراجہ گوا لیر بل از مت پیش آمدہ صلح خواست و سعید خان و بابو خان و رای کیش کاش سلطان
 لرختہ پناہ با و برودہ بودند از قلعہ خود بدر کرد و بکر ماجیت پسر کلان خود را بل از مت فرستاد سلطان اورا با سپہ
 طلعت نوازش کردہ خصمت انصاف ارزانی داشتہ بجانب اگرہ مراجعت کرد و چون بدہولپور رسید آنجا را
 نیز بنیلکدی بخشیدہ باگرہ آمدہ برسات گذرانید و بعد از طلوع سہیل در ماہ رمضان سنہ عشر و شصت و ہجرت
 شخیر قلعہ مندرا تل لوای غریمیت برا فراخت و یک ماہ نواحی دہولپور توقف کردہ افواج فرستاد کہ حوالی گوالر
 و مندرا تل راناخت و تاراج کردند بعد از ان خود قلعہ مندرا تل را محاصرہ فرمود اہل قلعہ امان خواستہ
 قلعہ پسر و ند سلطان تجاننا و کناکس را خراب ساختہ مسجد بنا فرمودہ میان مکن گماشتہ مجاہد خان را بر سر قلعہ
 خود گذاشت و خود بتاخت و تاراج آن نواحی در حرکت آمدہ خلق کثیر را اسیر و دہشگیر ساخت و بانات و عمارت
 اسما کردہ بجانب اگرہ روان شد و چون بدہولپور رسید قلعہ را تعمیر نمودہ از رای بنا لکدی تعمیر دادہ حوالہ ملک
 قمر الدین ساخت و خود در اگرہ تدار نمودہ امر را بجا گیر ہای ایشان خصمت فرمود در خیال روز یکشنبہ سوم
 ماہ صفر سنہ احدی عشر و شصتہ در اگرہ زلزلہ عظیم شد چنانکہ کوبہا در لرزہ آمد و عمارت ہای عالی و مضبوط اہم
 زند با قیامت پنداشتند و مرد با حشر انکاشتند در نصد و احدی عشر از زلماہ گردید سوا و اگرہ چون جلما
 با آنکہ بنا باشی عالی بودہ از زلزلہ شد عالیہا سا فلماہ از زمان آدم تا این زمان اینطور زلزلہ و رہند
 بوقوع نیامدہ ہست و ہیکس با و ندارد و گویند کہ در ہما نروز در اکثر بلاد ہندوستان زلزلہ شدہ بود بعد از طلوع
 سہیل و رسد احدی عشر و شصتہ جانب گوا لیر حرکت کرد و یک نیم ماہ در دہولپور توقف نمودہ از انجا کتا آب
 چنبیل نزدیک گذرکنہ فرود آمد و چند ماہ اقامت نمود شاہزادہ خان و جلال خان را با خوانین دیگر آنجا گذاشتہ
 خود بغریمیت جہاد و غارت بلاد منضت نمودہ اکثر خلق را کہ در پیشہا و کوبہا خزیدہ بودند بترتیب کشیدہ اسیر و غارت
 فرمود چون بواسطہ عدم آمد و شد بخارہ بلشکر غلہ کمتر میر رسید اعظم ہایون احمد خان و مجاہد خان را بجمت آورد
 بخارہ روان ساختند و رای گوا لیر اگرہ پسر راہ گرفتہ کاری ساخت بلیمت چوپروانہ خود را زندہ چہراغ
 حضرت مند برونل خویش داغ بہ سلطان در شاہ سیر چون بموضع چنا و از اعمال گوا لیر آمد و انجا لشکر و
 جمت طلایہ پاسا نے لشکر و کردہ بیشتر بجانب غنیم رفتہ ہر روز پاس میداشت و از لشکر دشمن خبر داری شود
 مثل کا نڈران لشکر تیر چنگ چہ پنداختی نامدارے خدنگ بہ ہنوز از کمان دور نافرقتہ تیر خبر یا
 شاہ گردون سیر بہ فوج رای گوا لیر وقت مراجعت از کین برآمد و حرب سخت واقع شوہ او وہ خان
 و احمد خان پسر خا بنہاں درین جماعت بودند از ترود و ولیری اینہا و مدد لشکر سلطان رچپوتان شکست یافتہ

جمع کثیر قتل و بیهوش گشتند سلطان او ده خان ملک او ده خطاب و او ده رعایت کرده بواسطه رسیدن برسات بوجوه
 اگره شد چون بدیهو پور رسید جمع کثیر از امرار نامدارانجا گذاشته خود با کرده رفته برسات فرار گرفت و بعد از
 طلوع سپیل در سنه اثنی عشر و تسعمائة جانب قلعه او تکر رفت و چون بدیهو پور رسید عماد خان قرطبی و مجاهدان
 را با چند هزار سوار و صدها پیاده جانب قلعه او تکر تعین نموده توقف کرد و خدمت جمالی بقاضی عبدالواحد
 پسر طاهر بیگ کابلی ساکن قصبه تها نیسر و شیخ عمر شیخ ابراهیم مقرر شد ولایت کاپسی بعد از فوت محمود خان
 لودی بر جلال خان پسر او مقرر شده بود بهلین خان و حاجی خان برادر جلال خان بهم مخالفت نموده
 احوال خود را بسلطان عرضه داشت کردند سلطان فیروز اغوان را پیش ایشان فرستاد اغوان طایفه
 قرین افغان و مجاهد خان را بدیهو پور گذاشته بکنار آب چنبل نزول کرد بهلین خان و حاجی خان بلا
 رسیده ببنایات ممتاز شدند سلطان بتاریخ بسیت و سوم ماه مذکور بر او تکر آمده قلعه را محاصره نمود و حکم کرد
 که تمام لشکر مستعد جنگ بیکار شده بالایات حرب ضرب بهمت بر تخریب قلعه گمارند سلطان بساعتی که آخر شناسان
 اختیار کرده بودند نفیس خود روی بکارزار آورده اطراف جنگ انداخت لشکریان چون مور و ملخ چسپیده داد
 مردی و مردانگی میدادند نسیم فتح و ظفر بر چرم رایات سلطان و رزید و از جانب ملک علاء الدین دیوار قلعه
 شکافته شد و جوانان مردانه در آمده جهاد کردند و هر چند اهل قلعه فریاد الا مان بر آوردند بگوش کسی نرسید و از اطراف
 زحمتها شد و قلعه منتهی گشت بسیت بود قلعه آسمان گریزند و نیزه افکند هر آسا کمند و و چپوتان بر خانها و
 حو لیها خزیده جنگ میکردند و عیال خود را می کشتند و میسوختند و در نیمیان تیری چشم ملک علاء الدین رسید
 چشم جهان بین اورانی نور ساخت سلطان بعد از فتح لوازم شکر تقدیم رسانیده قلعه را حواله کن و مجاهد خان
 نموده کتختانها را بر انداخته بنای مساجد فرمود و چون بسلطان رسید که مجاهد خان از راه او تکر رشوت گرفته نقد
 برگردانیدن سلطان نموده بود بتاریخ شانزدهم سنه ثلث عشر و تسعمائة ملاجمن خاص حاجب کار مختصان
 مجاهد خان بود مقید ساخته ملک تاج الدین کینوسیر و جوانین که در دیهو پور بودند حکم صادر شد که مجاهد خان را
 مقید سازند و در راه محرم سنه ثلث عشر و تسعمائة جانب اگره کوچ شد در اثناء راه یک روزی بواسطه تنگی راهها
 راه گاه بالا و گاه نشیب بایست رفت بحیث عبور مردم آنجا منزل شد و خلاق بواسطه بی آبی در هجوم و
 کثرت حیوانات بسیار تلف شدند در آن روزهای یک کوزه آب پانزده تنگ رسید بعضی از غایت تشنگی
 که آب مییافتند آنقدر منجور و ند که سیر و ند چون مرد بار حسب الحکم شمر و ند بهشت صد کس بقلم آمدند بسیت چو ایام
 هستی سر آید بدین راه کند در میان آب تاثیر زهر به بست و هشتم ماه مذکور بدیهو پور آمد و چند روز توقف کرده
 تا اگر آید به است را گذرانید و بعد از طلوع سپیل در سنه ثلث عشر و تسعمائة غم تخریب قلعه تر و از توابع مالوه

فرمود جلال خان حاکم کاپلی حکم فرستاد کہ رفتہ تر و را محاصرہ نمایند و اگر اہل قلعہ بصلح در آید از مصالح نگذرد
 جلال خان لودی رفتہ قلعہ محاصرہ نمود سلطان بعد از چند روز برتر رسید و دوم کہ سلطان جہت دیدن
 قلعہ سوار شد جلال خان لشکر خود را از راستہ در راہ ایستاد تا جمعیت او بنظر آید و محرمی خدمت او شود
 لشکر خود را سہ فوج ساختہ بود یک فوج از پیادہ دوم از سواران سوم از فیلان سلطان کثرت لشکر اورا مبالغہ
 کردہ رشک آورد و قرار داد کہ اورا بتدریج خراب ساختہ از میان باید برداشت قلعہ غایت استحکام داشت
 و ہشت کردہ طول آن قلعہ بود لشکر بانی ہر روز جنگ قلعہ میرفتند و کشتہ می شدند بعد از آنکہ چند روز برین نیم
 گذشت سلطان فرمود کہ مردم طرہ و سا طور و راغ نول و بیل جہت کندن حصار طیار کردہ ستوخک
 باشند اہل لشکر بفرمودہ عمل نمودہ از ہر طرف جنگ آوردہ داود لودی و مروانکے داؤد سلطان برنامہ عمل
 ایستادہ تفرج میکرد دید کہ در قلعہ یک جانب سگان کردند در ساعت از اندرون مسرود ساختند مردم
 بسیار تلف شدند و آنروز فتح قلعہ پیش رفت لشکر را برگردانیدہ فرود آورد درین اثنا سلطان بر سر گرفتن خراب
 کردن جلال خان شد مردم خوب اورا بجانب خود کشید جمعیت اورا برہم زد و بعد از آن دو فرمان صادر
 فرمود یکی در باب بستن جلال خان بنام ابراہیم خان نوحانے و سلیم خان قرظی و ملک علاء الدین حلوانی
 و دیگر باسم میان بہوہ و سعید خان بن زکو و ملک آدم جوانین مذکور جلال خان را بموجب حکم زنجیر کردہ بقلعہ
 او تنگ بردہ بحفاظت پرداختند و بعد ازین واقعہ اہل قلعہ سبب آبی و گرانی غلہ زبون شدہ امان خواستند
 و با موال خود بدرفتند سلطان بیجا ہنار ویران ساختہ مساجد بنا فرمود و علما و طلبہ را وظائف و
 اداریات تعیین نمودہ در اینجا متوطن ساخت و شمشاہ در پاسی قلعہ توقف نمود درین اثنا شہاب الدین
 پسر سلطان ناصر الدین والی مالوہ از پدر زنجیرہ قصد ملازمت سلطان نمود و چون شہاب الدین قریب
 تیسرے از اعمال مالوہ فرود آمد سلطان اسپ و خلعت فرستادہ با پیغام کرد کہ اگر چند میری را کہ از تو ہنر
 مالوہ ہست سپار و فوجی ادا داو کردہ شو کہ سلطان ناصر الدین بر دوست نداشتہ باش اتفاقاً شاہزادہ
 شہاب الدین را مانعی چند آمدہ از مالوہ بدر نیامد چنانچہ در طبقہ مالوہ و گرفتہ و سلطان سکندر در سبت و ششم
 ماہ شعبان سنہ ۸۷۳ و عشر و تسعمائے از قلعہ ترور کوچ کردہ در ماہ ذیقعدہ سنہ مذکور کنار آب سرد فرود آمد و بیجا
 بخاطر سلطان رسید کہ چون قلعہ ترور بغایت مستحکم است اگر بدست مخالفی بیفتد از دست او نتوان بر آورد
 بنا بر این قلعہ دیگر گروان ساخت تا عظیم میدان دست بنا شد و ازیند غدغہ خاطر جمع کردہ بقصبت بہا بہار آمدہ
 یک ماہ توقف کرد درین اثنا نعمت خاتون زین قلب خان لودی باو شاہزادہ جلال خان آمدہ بشکر سلطان
 ملحق شد سلطان بدین ایستاد رفتہ لا جونی نمود و بعد از چند روز سرکار کاپلی بجای شہزادہ جلال خان فرود کردہ

صد و بست راس اسپ و پانزدہ ریحیر قیل با خلعت و سبغی نقد عنایت کردہ اور ہمراہ خاتون بجانب کابلے
 رخصت نمود بیت مرد می کن کہ مرد می کردن و مرد آزاد را گت بندہ و بتاریخ و ہم ماہ محرم سنہ خمس عشر
 و تسعمائے ریات دولت از مقام لہبار کوچ کردہ بنواحی ہتکانت رسیدہ افواج بر سر متردان آن حد و یقین
 نمودہ آنحال از اہل شرک و طغیان پاک صاف گردانید و جا بجا تہانہ گذاشتہ مدار الخلافت اگرہ قرار گرفت
 درین وقت خبر رسید کہ احمد خان پسر مبارک خان لودھی کہ حاکم لکنوتی بود بمصاحبت کفار طریقہ ارتداد پیش
 گرفتہ از دین اسلام برگشتہ است بنام محمد خان برادر احمد خان حکم صادر شد کہ اورا مقید ساختہ بخدمت فرستد
 و سرکار لکنوتی بسعید خان برادر او مفوض گشت ہمدران ایام محمد خان نواسہ سلطان ناصر الدین مالوسے
 از جد خود ہراس نمودہ پناہ آورد و سرکار چندیری بجای گیری او مقرر گشت و بشاہ زاد و جلال خان امر شد کہ محدود
 معاون او باشد تا از لشکر مالوہ آسبی بدوزسد درین وقت سلطان از ہوا سی سیر و شکار غالب آمدہ بجانب
 دہولپور حرکت کرد و از اگرہ تا دہولپور ہر منزل قصر و عمارت بنامی بنا و چون دولت مساعد بود درین
 مشغول شکار مملکتی صید او شد تفصیل این اجمال آنکہ علیخان و ابابکر از اخوان محمد خان حاکم ناگور ہڈرے
 بر محمد خان نگختہ خواستند کہ بچیلہ اورا کشتہ در ملک او تصرف نمایند و ازین مکر اطلاع یافت برایشان غلبہ
 کرد و ایشان گرنختہ بدرگاہ سلطان آمدند و محمد خان از مخالفت اخوان و اقارب و پناہ برون ایشان
 بآن بادشاہ عالیشان عاقبت اندیشی نمودہ عرض اخلاص آئین با تحت و ہدایا بسیار فرستاد و خطبہ و سکہ
 سلطان محل در آورد و سلطان اسپ و خلعت با و فرستادہ از دہولپور مراجعت نمودہ مدار الخلافت اگرہ قرار
 گرفت و چند گاہ بساط نشاط گتروہ بسیر باغات و بزم آرائی و عیش و فراغت گذرانید واضح باشد کہ اگرہ
 در ایام سلطنت او بادشاہ نشین شد بعد از مدتی باز بجانب دہولپور غریمت نمود درین وقت میان
 سلیمان پسر خانخانان قرظی فرمودہ تا ہا لشکر و حشم خود بجانب او تنگ سر حدیبی سویر بکوبک حسن خان نو مسلم کہ
 راسی دو نگر نام داشتہ متوجہ کرد و او غذا آوردہ گفت کہ از طاعت دور نگردم این حرف باعث آزدو گے
 خاطر سلطان شدہ حکم فرمود کہ او از خدمت مامور باشد و امشب تا صبح انچہ از اموال و اہمیشیای خود
 تواند از لشکر بر آوردہ تعلق با و داشتہ باشد و انچہ تواند بغارت عام و ہند و پرگنہ اندی بدو محاسن او
 مقرر باشد و اورفتہ دران قصہ ساکن گشت درین وقت بہت نمان صاحب چندیر سے ابابکر منقطع و منقطع
 بادشاہان مالوہ بود بسبب ضعف حال سلطان محمود مالوی و ختم مملکت او بسید ارسال تحت سلطان
 متوسل شد چون سلطان عماد الملک بدہ را کہ احمد خان نام داشت بجانب چندیری یقین کرد تا او بموت
 بخت خان در چندیرے و آن حد و خطبہ سلطان بخواند بعد از ان سلطان از دہولپور مراجعت نمودہ باگرہ آمد بار بار

فرامین شملہ فرودہ اطاعت بہجت ظن و خطبہ خواندن در ولایت چندیری و حصول فتوحات تازہ باطراف و
 اکناف ولایت بلند آوازہ گشت و در محل جاگیر بعضی امرا را بنا بر مصلحت ملکی تغیر و تبدیل لائق دیدہ سرکار اناؤ
 از تغیر بہلنگان پسر مالخان لودی بخضر خان برادر کوچک او تفویض نمود و همچنین جاگیر خواجہ محمد عماد قریبے
 خواجہ احمد برادر او مقرر شد و جاگیر امرا دیگر علی بن اقیاس بعد از ان سعید خان پسر مبارک خان لودی و شیخ
 جمال پسر عثمان قرظی و رامی جگر سین گجواہ و خضر خان و خواجہ احمد را بچندیری تعین فرمود این جماعت
 اتولایت را بحیطہ تصرف در آورده در ان مملکت استیلا یافتند و حسب الامر سلطان شاہزادہ محمد خان نیرہ
 سلطان ناصر الدین مالوی را شہر بند کردہ سلطنت آن مملکت همچنانکہ بود بروی مقرر داشتہ خود صاحب
 اختیار شد و چون بہجت خان این معاملہ مایہ کردہ بود و چون خود در انظر مصلحت ندید بلازمست سلطان
 آمدورین وقت از حسین خان قرظی ضابطہ قصبہ سارن خاطر سلطان منحرف شد و بحسن تدبیر حاجی سارنگ
 بدان طرف فرستادہ لشکر حسین خان را بجانب خود کشیدہ در فکر مقید کردن او بود او واقف گشتہ با محدود
 از موافقان بولایت لکنوئی رفتہ بسطان علاء الدین والی بنگالہ پناہ بردہ درینوقت علی خان ناگوری
 کہ بموجبی سوپر تعین بود شاہزادہ دولتخان کہ حاکم رنتمبور و محکوم سلطان محمود مالوی بود شیوہ موافقت
 و یکجہتی و عہدہ مواخات در میان آورده بحسن سلوک او را بمتالبت سلطان ترغیب نمودہ مقرر ساخت
 کہ قلعہ رنتمبور بسطان بشکیش نماید و علی خان در ان باب بسطان عرضہ داشت فرستاد سلطان ازین
 خوشوقت شدہ غرم انظر نمودہ کوچ در کوچ بنواحی بیانہ رسید و مدت چہار ماہ در ان نواحی بسیر و شکار
 و ملاقات علما و مشائخ خصوصاً بصبحت سید نعمت اللہ و شیخ عبدالعزیز حسنی کہ بخوارق و مکاشفہ اشتما
 داشتند گذر ایندسہ زراستان گذر زانکہ گاہ سنجیدن بد شوز قریب ترازو بزر مقابل سنگ
 باجگہ شاہزادہ دولتخان و والدہ اش را کہ صاحب اختیار قلعہ رنتمبور بود بمواعید بسیار چنان فریفتہ گشت
 کہ شاہزادہ بچیل تمام متوجہ خدمت سلطان شد حسب الامر سلطان جمیع امرا استقبال نمودہ باعزاز و اکرام تمام
 بلازمست آوردند و سلطان او را برسم فرزندان نواختہ خلعت خاص و چند راس اسب و چند زنجیر نسیل
 عنایت فرمودہ پر قرار داد و معہود کلیف سپردن قلعہ رنتمبور نمود اتفاقاً ہمان علیخان نفاق و زریذہ شاہزادہ
 دولتخان را برین داشت کہ قلعہ رنتمبور را ندید و بر نقص عہدش دلیر ساخت شاہزادہ در سپردن قلعہ
 مینمود سلطان ارتفاق علیخان واقف شدہ سرکاری سوپراز و تغیر دادہ برادر او ابابکر داد و از علم و کرم ذات
 زیادہ ازین بیعتی بعلیخان نکرد و شاہزادہ رنتمبور را نیز مخاطب و سعائب نشاخت چون سلطان از ولایت
 بیانہ و آنحد و نیز جمیعت خاطر بہرساند بجانب تنگ نہضت فرمود و از انجا بقصبہ باڑی رسیدہ آن پرگنہ را از